

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله
تعالی علی سیدنا و نبینا ابالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما
بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی
اعدائهم اجمعین

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَی الْأَرْوَاحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفَنَائِكَ عَلَیْكَ مِنَّا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا
بَقِینَا وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَجَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزِیَارَتِكُمْ السَّلَامُ عَلَی الْخُسَینِ وَ عَلَی
عَلِی بْنِ الْخُسَینِ وَ عَلَی أَوْلَادِ الْخُسَینِ وَ عَلَی أَصْحَابِ الْخُسَینِ يَا لَیْتَنَا کُنَا مَعَهُمْ فَتَفُورَ
قُوزًا عَظِیمًا.

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَی ذَٰلِكَ، اللَّهُمَّ الْعَنْ
الْعِصَابَةَ الَّتِی جَاهَدَتْ الْخُسَینَ، وَ شَابِعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَی قَتْلِهِ، اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعًا».

ظاهراً امروز هدفهم صفر باشد. علی بعض اقوال، سالگرد شهادت مولایمان حضرت
علی بن موسی الرضا سلام الله علیهاست. اگر چه معروف همان آخر صفر هست حالا عند
ایرانیین ولی مثل این که در عراق هفدم، آن جا به عنوان شهادت حضرت مراسم برگزار
می شود. حالا علی آئی حال این شهادت جانسوز را خدمت حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا
فداه و همه ی شیعیان و موالیان آن بزرگواران و خواهر معظمه ایشان فاطمه معصومه
علیها السلام تسلیت عرض می کنیم و این صلوات را خدمت آن بزرگوار تقدیم می کنیم.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی عَلِیِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا الْمُزْتَصَى الْإِمَامِ الثَّقِيِّ الثَّقَى وَ حُجَّيْكَ عَلَی مَنْ
قَوَّ الْأَرْضَ وَ مَنْ تَحْتَ الثَّرَى الصَّدِّيقِ الشَّهِيدِ صَلَاةً كَثِيرَةً دَائِمَةً تَامِيَةً رَآكِيَةً مُتَوَاصِلَةً
مُتَوَاتِرَةً مُتَرَادِفَةً كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ عَلَی أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ».

آخرین وجهی که برای اثبات لزوم مراعات غیر مضطررالیه اقامه شد که مراعات هم که
می گویم برای این که هم شبهات وجوبیه هم تحریمیه هر دو را، یعنی هم در موارد علم
اجمالی به وجوب و هم در موارد علم اجمالی به حرمت باید مراعات کنیم. اگر علم
اجمالی به وجوب داشتیم آن را انجام بدهیم، اگر علم اجمالی به حرمت داشتیم آن را ترک
کنیم. تمسک به استصحاب هست. حالا یا به خود استصحاب یا به دلیل استصحاب. تمسک
به خود استصحاب به دو نحو یا به سه نحو قابل تصویر هست.

یک: این که استصحاب بکنیم استصحاباً موضوعیاً، یعنی بگویم. در این اطراف علم اجمالی
ما مثلاً یک مایع نجسی، شیء نجسی وجود داشت و الان که اضطرار حادث شد، علم
اجمالی داشتیم، الان که اضطرار حادث شد بعدالعلم الاجمالی؛ نمی دانیم آن شیء نجس
وجود دارد یا ندارد؟ این جا استصحاب می کنیم وجود آن شیء نجس را فیالبین، وقتی
شارع من را متعبد می کند که بگو در این بین نجس وجود دارد و من می بینم اجتناب از او
به این است که خب از این باقی مانده مثلاً اجتناب بکنم. پس بنابراین باید از این

باقی‌مانده به مقتضای این‌که شارع من را دارد متعبد می‌کند به وجود این موضوعی که دارای حکم هست، باید مراعات بکنم و در این بیان ما نمی‌خواهیم بگوییم و اثبات کنیم به این‌که این باقی‌مانده به حده همان طرف متنجس است، آن شیء نجس است تا بگویید مثبت می‌شود. بلکه علی‌ابهامه و اجمالاً شارع من را متعبد می‌کند می‌گوید بگو این‌جا نجس هست. «لانتقض الیقین بالشک» بگو این‌جا نجس وجو دارد، شیء نجس وجود دارد.

این قلت که این استصحاب بقاء شیء نجس در این‌جا با اصل جاری در این باقی‌مانده تعارض می‌کند. من استصحاب می‌کنم این‌که این نجس نیست، یا استصحاب می‌کنم به این‌که... یا اصل برائت جاری می‌کنم، اصل اصالة‌الحلّ جاری می‌کنم یا قاعده طهارت جاری می‌کنم.

جواب این است که این اصول را ما گفتیم که در مرتبه سابق؛ این اصول با اصل جاری در آن طرف مضطرب‌الیه تعارض کرده تساقط کرده، بنابراین اصلی باقی نمانده است که طرف معارضه این استصحاب بخواهد بشود. این یک بیان، این، این بیان را افاده شیخنا الاستاد قدس سره در دروس فی مسائل علم‌الاصول، این بیان ایشان است. این یک تقریر برای جریان استصحاب، جریان استفاده از استصحاب.

بیان دوم این است که ما در این‌جا... که خب البته توجه می‌فرمایید، این بیان استاد آن مناقشه‌ای که دیروز می‌گفتیم که اصول این‌جور نیست که تعارض کند نسبت به بعد از حدوث اضطرار و قبول نکردیم به بیان آخر گفتیم اشکال منتقی اشکال قوی است نه به تقریر ایشان؛ به تقریر آخر، خب این جوابی که ایشان از آن تعارض دادند روی مبنای خودشان است که اصول ساقط شده همه تبعاً لآقای خوئی؛ مبنای ایشان هم می‌گوید اصول ساقط شده همه. خب آن مناقشه سر جای خودش باقی است از نظر...، منتها اشکال مبنایی است نه بنایی.

تقریر دوم برای استفاده از استصحاب این است که استصحاب حکمی بکنیم. نگوییم نجسی در این‌جا وجود دارد. استاد این‌جوری تقریر کردند؛ نجسی در این‌جا موجود است. آن نجس این‌جور بود عبارت‌شان «بل یمكن فی الفرض الاستصحاب فی بقاء ما وقعت النجاسة فیهِ سابقاً، آن شیء‌ای که نجاست در آن واقع شده بود.

بیان دوم این است که استصحاب حکمی بکنیم. در استصحاب حکمی هم دو نحوه تصور دارد. یکی استصحاب جامع تکلیف را بکنیم، ما می‌دانیم یک حرمتی، حرمت شربی این‌جا بود جامع، جامع بین حرمت این و حرمت آن، یک جامعی هم این‌جا تصور می‌شود دیگه، جامعی در این‌جا بود مثل جامع حدث که کسی می‌داند بالاخره محدث شده؛ نمی‌داند به جنابت بوده یا به نواقض وضو بوده، می‌داند حدثی آمده، بعد وضو که می‌گیرد استصحاب آن جامع را می‌کند. غسل تنها هم بکند باز استصحاب جامع را دارد. این‌جا هم یک جامع الحرمه‌ای، جامع التکلیفی وجود داشته، نمی‌دانم آن جامع از بین رفته یا نه؟ اگر آن جامع در ضمن آن فرد قصیر بوده؛ یعنی حرمت تا زمان اضطرار که فرد قصیر است، خب از بین رفته، اگر آن جامع در ضمن فرد طویل بوده یعنی حرمت برای همیشه نه تا زمان اضطرار، خب باقی است. مثل آن‌جا که اگر آن حدث، حدث اصغر بوده رفع شده بعد الوضوء، اگر حدث اکبر بوده باقی است. خب در این‌جا پس آن استصحاب جامع را بکنیم. این هم یک تقریر است که البته اگر آن قبلی درست باشد نوبت به این نمی‌رسد چون استصحاب موضوعی حاکم است بر استصحاب حکمی است از این نظر.

تقریب دوم استصحاب حکمی در این جا این است که بگوییم آن واقع حکمی که در این جا از شارع صادر شده بود، نه جامع، همان واقعی که از شارع صادر شده بود، حالا نمی دانیم از بین رفته یا نه؟ اگر آن در طرف مضطربانه باشد از بین رفته، اگر در این طرف بوده از بین نرفته، ما چشم می دوزیم به آن واقع و استصحاب آن را می کنیم. این هم یک بیان است که شهید صدر می فرماید این برمی گردد به استصحاب فرد مردد، حالا این برمی گردد یا نمی گردد حالا ما فعلاً، این هم پس یک تقریر است.

بنابراین استفاده از نفس استصحاب یعنی خود بقاء ماکان، بقاء مستصحب سابق به این سه تقریر است، موضوعاً، حکماً، حکماً إما به نحو جامع و إما به نحو آن واقع و آن فردی که صدر من الشارع و طور دیگر استفاده از استصحاب؛ گفتیم استفاده از دلیل استصحاب است. یعنی از صحیح زرار و از این که خود تعبد به استصحاب که مدلول اماره هست می خواهیم استفاده بکنیم و این فرمایشی است که محقق عراقی قدس سره ابدعه فی المقام، که فرموده ما با این اثبات می کنیم که در همین باقی مانده تکلیف در آن هست. اگر می خواستیم با خود استصحاب اثبات کنیم مثبت بود. مثبت اصل بود و مثبتات اصول حجت نیست. چون آن جا این جوری مثبتیتش به خاطر چه بود؟ به خاطر ملازمه عقلیه، بخواهد شیء نجسی در این جا، یعنی شیء نجسی که حکم دارد با این قید، باشد خب آن یکی که نمی شود، اگر هم نجس باشد حکم ندارد. بخواهد شیء نجسی که حکم دارد باشد باید این باشد دیگه، لازمه عقلی اش است. بخواهد آن جامع باقی باشد خب جامع که بدون موضوع نمی شود که، پس لازمه اش این است که این باشد. آن واقع حرمت بخواهد باشد خب باشد آن هم موضوع می خواهد، آن که نمی تواند موضوعش باشد پس این است. این ها می شد مثبت؛ یعنی لوازم عقلی بود. اما اگر ما به خود استصحاب نخواهیم توجه بکنیم، بخواهیم به دلیل حجیت استصحاب از راه آن پیش بیایم این شبهه این که مثبتات اصول حجت نیست پیش نمی آید بلکه می شود مثبتات امارات و مثبتات امارات حجت است.

ایشان مدعی است به این که وقتی شارع دارد ما را متعبد می فرماید به این که بگو در مواردی که حالت سابقه هست بگو باقی است، خود این حرف یک لوازمی دارد نه آن حکم به بقاء، حکم به بقاء اصل است یعنی روایت زرار دارد چه کار می کند؟ دارد یک اصلی را تأسیس می کند. آن اصلی که تأسیس می شود به واسطه خبر زرار، آن لوازمش حجت نیست، آن نفس الاستصحاب است. اما خود خبر زرار که دارد می گوید او حجت است، او را دارد تأسیس می کند این که اماره است که دارد او را تأسیس می کند. این که دیگه اصل نیست. اگر یک چیزی لازمه ی این تأسیس باشد، این بیان این که آن را من تأسیس کردم باشد، این دیگه می شود لازمه دلیل اجتهادی نه دلیل فقهاتی

س: چه جور لازمه تأسیس کردن است؟ بیانش چیه؟

ج: بله؟

س: بیانش چیه که لازمه تأسیس کردن و لاتنقض گفتن شارع، بیانش چیه؟

ج: بله.

برای این که کأله حالا، کأله شارع که می خواهد بگوید این جا تو ابقاء ماکان بکن؛ این باید قابلیت داشته باشد، موضوعی فراهم باشد و الا جایی که قابلیت این حرف نیست معنا ندارد او بگوید من تأسیس می کنم که تو بگویی تو باقی بداری، پس باید یک قابلیت باشد.

مثل این که اگر مولا به شما گفت من الان بر شما واجب کردم که الان اکرام عالم بکنی، خب اگر عالم نیست پس معلوم می شود، همین دلالت می کند که عالم هست. یک عالمی این جا وجود دارد. اگر مولا به من الان خطاب کرد گفت همین الان «یجب علیک اکرام عالم»، خود این کلام، خود این دلالت می کند که عالم وجود دارد و الا اگر عالم وجود نداشت چه جور داری بر من واجب می کنی؟ این جا هم پس باید آن قابلیت باشد. قابلیت در صورتی است که موضوع باشد دیگه، پس خود این دلالت می کند موضوع هست، این موضوع است. این لازمه اوست. مثل این که اگر همین جا گفت که، مولا به من گفت «کَلِّمْ هَذَا»، این خودش دلالت می کند بر چی؟ «کَلِّمْ هَذَا» این دلالت می کند بر این که او زنده است، حیات دارد، این مثبتات اماره می شود. اما اگر من بگویم قبلاً بر من واجب بود حالا هم واجب است و استصحاب بکنم، خب لازمه استصحاب این است که این حیات باید داشته باشد. این دوتا با همدیگر تفاوت می کنند. این محقق بزرگوار از این راه خواستند. خب بحث راجع به این اقسامی که گفتیم که به خود استصحاب بخواهیم تمسک کنیم به شقوقه الثلاثه، یا به دلیل استصحاب بخواهیم تمسک بکنیم به این بیان محقق عراقی قدس سره این اباحت طویله دارد و مفصله ای دارد که بزرگان در این شق مطرح نکردند الا شیخنا الاستاد که فقط این جا هم به استصحاب تمسک کرده، به همان تقریر خودشان. اما دیگه این صور بقیه، حرف های دیگر بزرگان را این جا نیاوردند. این حرف ها را در صورت سوم و در صورت ثالثه بیان کردند. ما هم به خاطر این که کلمات آن جا هست و دیگه این جا نگوییم آن جا، تفصیل این مباحث را واگذار می کنیم به صورت ثالثه ای که ان شاء الله مطرح می کنیم.

بنابراین این هم به خدمت شما عرض شود که یک راه هست که آخرین راهی بود که وجود دارد. یک راه دیگری هم بعض بزرگان در هامش مباحث الاصول اشاره کردند که باز تفصیل بحثش را می گذاریم برای بعداً و آن این است که بگویم در این موارد، یعنی احتمالش را مطرح کردند جواب دادند که ظاهراً پارسال هم این را مطرح کردیم، و آن این است که در این جا ما باید اهتمام بورزیم و مراعات کنیم باقی مانده را از باب این که مورد مورد شک در قدرت است. می گوید ما یک قاعده ای داریم قاعده عقلیه، و آن این است که هروقت تکلیفی از مولا احراز کردیم، نمی دانیم قدرت برای امتثال داریم یا نداریم، در این جا خب کسی بگوید خب قدرت که شرط تکلیف است یا شرط تنجزش است، خب من که شکی در قدرت دارم، پس نمی دانم آن تکلیف را؛ نه، مثلاً همه ی ما، ما ظهر که می شود چه می دانیم قدرت بر امتثال صلّ صلاة الظهر را داریم یا نه؟ چون علم به حیات مان که ندایم، ممکن است وسط کار آدم بمیرد. شک در قدرت داریم. شک در قدرت باعث این نمی شود که انسان بگوید علم به تکلیف منجر ندارم، اگر قدرت را شرط تنجز بدانید و اگر قدرت را هم شرط تکلیف بدانید بگوید علم به تکلیف ندارم چون شک در قدرت داریم، شک در شرط دارم، شک در شرط موجب شک در مشروط می شود پس تکلیف را نمی دانم هست یا نیست.

آن قاعده ی عقلیه می گوید که نه، در مواردی که شک در قدرت داری به شرط این که شک در قدرتت سرایت به ملاک نکند، یعنی قدرت شرط وجود ملاک نباشد. در این موارد تو معذور نیستی و مأمون از عقوبت مولا و استحقاق عقوبت نیستی؛ باید آن جا اقدام بکنی. حالا یا به تعبیر آن بزرگوار این جاها امتثال لازم است یا به تحقق آن امر یا به اقدام ولو این که اقدام به تحقق نینجامد، باید این کار را بکند. خب این قاعده عقلیه و مسلمة، در ما نحن فیه گفته می شود همین جور است، چون شما علم اجمالی داشتی که تکلیف هست، میدانستی تکلیف مولا هست بعد طرئ الإضطر به یکی معین؛ الان نمی دانی، قهراً پس در

این‌جا نمی‌دانی که شما عاجز شدی از امتثال آن تکلیف به‌خاطر این‌که تکلیف در طرف مضطرّالیه است، عاجز شدی و قدرت نداری یا نه عاجز نشدم چون تکلیف در طرف غیر مضطرّالیه است، پس شک در قدرت داری. و موارد شک در قدرت باید چکار کرد؟ باید اقدام کرد.

این حرف در آن امثال‌المقام هم می‌آید دیگر، این یک راهی است که فقدان یک طرف خب همین است، آیا من قدرت دارم یا ندارم؟ عاجزم به‌خاطر این‌که موضوع مفقود شده یا نه؟ خروج از ابتلاء هم همین است. با این‌جور بیایم بگوییم که با این بیان بیایم بگوییم که این‌جا ما از آن طرف باید اجتناب بکنیم.

جوابی که از این داده می‌شود از این مطلب این هست که شک در قدرت، در جایی این قاعده تطبیق می‌شود که اصل تکلیف محرز است با اصلی با چیزی مأمونیت از آن نمی‌شود تحصیل کرد. آن‌جا بله، مثل این‌که می‌داند مولا گفته صلّ صلاة الظهر، این‌که دیگر مورد اصل نمی‌تواند باشد، می‌داند گفته صلّ صلاة الظهر. خب این‌جا آن‌وقت شک در قدرت دارد؟ خب بله؛ اما در ما نحن فیه چه‌جوری است؟ در ما نحن فیه قائل دارد در مقابل شما می‌گوید من اصل تکلیف را این‌جا نمی‌دانم بقاءً. برای این‌که شاید تکلیف آن‌ور باشد، اصلاً نیست، یعنی شارع در آن طرف تکلیف ندارد، نه یک تکلیف مسلّمی است اگر آن‌ور باشد من قدرت ندارم، این امرش دائر به این است که باشد و نباشد، اگر غیر مضطرّالیه نجس باشد تکلیفی هست، اگر آن‌ور باشد اصلاً تکلیف نیست. پس بنابراین این مغالطه است در حقیقت، تطبیق آن قاعده بر مقام مغالطه است، آن قاعده جایی است که یک تکلیف مسلّمی از طرف مولا و شارع محرز است، حالا من شک دارم قدرت دارم یا ندارم، این‌جا باید اقدام بکنم، این اقدام من به امتثال بیانجامد یا نه وسط کار معلوم بشود که قدرت ندارم و انجام نشود. من به وظیفه‌ی عبودیت خودم و این‌ها اقدام کردم اما در ما نحن فیه که این‌جوری نیست که. پس بنابراین تطبیق آن مسأله بر مقام این تمام نیست. این تمام کلامنا درباره‌ی شقّ اول و صورت اولی.

صورت ثانی‌ای که محل بحث قرار می‌گیرد که گفتیم طبیعی‌اش این است و حالا محقق خوئی هم ولو صورت ثالثه قرار دادند ولی بعد از همین صورت اولی آن را مطرح می‌فرمایند عبارت است از صورتی که درست نقطه‌ی مقابل صورت اولی بود. صورت اولی چی بود؟ این بود که تکلیف بوده است، علم اجمالی هم حاصل شده است ثم طراً بعدهما اضطرار به یک طرف معین. صورت دوم این است که اضطرار قبلهما بوده، قبل از این‌که تکلیفی باشد و من علم به آن تکلیف پیدا کنم بنحو اجمال، اضطرار به یک طرف معین داشتم و بعد از این اضطرار به طرف معین علم پیدا کردم که یکی از این دوتا حرمت دارد و این حرمت هم منشأش قبل از این بوده که من اضطرار پیدا کنم منتها اطلاع نداشتم. خب در این‌جا حکم چیست؟ این صورت؟ این صورت ظاهراً قولاً واحداً، - فعلاً من مخالفی در مسأله سراغ ندارم، - قولاً واحداً در این صورت گفته می‌شود که تنجیز وجود ندارد یا از آن مابقی، از آن غیر مضطرّالیه مراعاتش لازم نیست. چرا؟ وجهش واضح است، این صورت وجهش واضح است. وجه این است که اصلاً علم به وجود تکلیف حاصل نمی‌شود و یا این‌که بگوییم اگر یک غفلت مایی از شخص سر زده باشد و یک علمی پیدا شده باشد فوراً بوجه الثانویاً حل آن، آن علم از بین می‌رود. اگر توجه داشته باشد اصلاً علم در نفسش حادث نمی‌شود، گر یک غفلت مایی داشته باشد ممکن است یک علمی همین‌جور ولی تا تأمل می‌کند می‌بیند نه بی‌خود بوده، مثل شک ساری می‌شود که نه این علم بی‌خود بوده؛ چطور علم حاصل نمی‌شود؟ چون فرض این است

که قبل از تکلیف و سبب تکلیف اضطرار بوده، فرض مان این است دیگر، اول اضطرار بوده بعد علم پیدا کرد که قطره‌ای نجس، این یا به آن طرفی که مضطّرّالیه هست اصابت کرده یا به آن طرف دیگر. خب اگر آن قطره اصابتش به ظرف مضطّرّالیه باشد اصلاً موجب حرمت می‌شود؟ اصلاً موجب حرمت نمی‌شود. بله اگر به آن یکی باشد موجب حرمت می‌شود؛ پس اصلاً علم پیدا نمی‌کند، نمی‌تواند بگوید به حضرت عباس خدای متعال این‌جا یک اجتناب عن النجسی دارد، چون ممکن است آن قطره به آن خورده باشد. پس بنابراین در مورد باقی‌مانده؛ غیر مضطّرّالیه شک بدوی است. پس آدم اگر توجه داشته باشد اصلاً علم در نفی منقذ نمی‌شود. اگر هم غفلی داشته باشد علم می‌گوید یا آن نجس شده یا این، پس یا اجتناب آن‌جاست یا اجتناب این‌جاست این بدو ولی به تأمل ثانوی تا، می‌گوید که نه دیگر من. فرض کنید که شخصی مثلاً در دستشویی می‌داند یک قطره‌ای، منتجسی از سقف مثلاً سقف منتجسی باران آمده یک قطره‌ای آمد پایین، نمی‌داند این قطره افتاد به لباسش یا افتاد توی آن فاضلابی که منتجس است آن‌جا. خب در این‌جا خب آدم‌هایی که چیز هستند می‌گویند آخ یا این نجس، بعد این ممکن است برایش روی غفلت پیدا بشود، یا یا ما این‌جا، ولی بعد می‌گوید خب بابا شاید روی آن افتاده، آن که اصلاً نجس... آن را که نجس نمی‌کند، آن‌جا که تکلیفی ایجاد نمی‌کند. این هم که من شک دارم؛ پس اصلاً برای او علم به تکلیف حاصل نمی‌شود. پس هیچ وجهی برای این‌که در این صورت بگوییم علم اجمالی منجز است و ما باید از مابقی احتراز کنیم وجود ندارد

س: ... قاعده باید یک تفصیلی بین قبل از رفع اضطرار و بعد از رفع اضطرار بزند دیگر ...

ج: بله؟

س: باید یک تفصیلی بین این‌که قبل از رفع اضطرار علم و تکلیف به علم، تکلیف و علم تکلیف آمده این حرف درست است چون ضرورت هنوز هست، اضطرار باقی است قبل از رفع اضطرار است، حالا علم آمده و تکلیف آمده درست است. اما اگر نه دوتا دیگر است، دوتا دیگر غیر کر است، من از یکی‌اش می‌خواهم آب بخورم، فرض کن حالا بگوییم یکی‌اش آب است یکی‌اش چیز دیگر، من رفع اضطرارم کردم، یک لیوان برداشتم از آن دیگر برداشتم خوردم رفع اضطرار شد. بعد از رفع اضطرار ...

ج: خروج از مسأله است ..

س: چرا خروج از مسأله است ...

ج: چون اضطراری نداریم ...

س: اضطرار که هست، بوده ...

ج: بعد از این‌که آب خوردید حالا علم پیدا می‌کنید ...

س: تفصیلی که آقایان دارند همان اول مسأله فرمودید که

ج: اولاً این‌ها را ببینید بعداً هم می‌گوییم، ببینید این‌جا که می‌فرمایید که من یک دیگ آب است یک لیوان، من اضطرار به کل این که ندارم ...

س: فرقی نمی‌کند، متنجس اگر بشود ...

ج: نه اضطرار ندارم، ببینید این فلذا آقای تبریزی هم رحمه الله فرموده‌اند این در جایی است که آن به اندازه‌ی ما یرفع بالاضطرار باید باشد، اگر مازاد بر آن هست خب چه این دارد؟ ببینید فقط یک لیوانش مضطرّالیه است، همان مقداری که می‌خواهید بنوشید و رفع تشنگی کنید ولی بقیه‌ی آب که این جوری نیست....

س: قائل به تبرئه می‌شوید یعنی ؟

ج: خب بله، شما این

س: یا متنجس هست یا نیست دیگر

ج: نه حرمت، حرمت نسبت به بقیه که این جوری نیست، متنجس، همان که می‌خورید هم متنجس است حرمتش برداشته شده و الا حکم وضعی که دائر مدار اضطرار و عدم اضطرار نیست. فلذا گفتیم در این مورد در همین جایی که اضطرار هم دارد گفتیم می‌خواهد از طرف ثانی، - آن روز اول گفتیم این را،- گفتیم می‌خواهد از طرف ثانی هم بنابر مذهب کسی که می‌گوید اشکالی ندارد طرف ثانی هم بیاشامد مثل آقای آخوند در متن، این در چه وقتی است؟ این است از اولی که آشامید للاضطرار باید کاری بکند برود مثلاً لبش را آب بکشد جوری یا یک جوری خورده باشد که این‌ها متنجس نشده باشد و الا علم پیدا می‌کند به این‌که این آبی که دارد می‌خورد متنجس است، برای این‌که یا خودش متنجس است یا الان به ملاقات با لب متنجس دارد می‌شود. چون درست است او اضطرار داشته به خوردن اما حکم وضعی‌اش که از بین نمی‌رفته که تنجیز بکند. خب این به خدمت شما عرض شود که صورت ثانیه ...

س: یعنی اجتنب این‌جا نداریم؟ این‌جا یعنی اجتنب بگیریم چون ما می‌توانیم بگوییم که به هر حال المتنجس پنجس ثانیاً ولی اجتنب جدید این‌جا محرز نیست به وجود آمده باشد ...

ج: بله مقصود این است ...

س: حاج آقا توی بیان فرمودید که خب مثلاً مثالی که زدید فرمودید که آن‌جا که نجس هست پس دوباره معنی ندارد، نه ما به لحاظ حکم باید بگوییم که یک اجتنب جدیدی احراز نمی‌کنیم به وجود آمده، درست است؟

ج: خب بله، حالا آن‌جا، آن‌جاها موارد فرق می‌کند، حتی یک مواردی هست که اصلاً علم به تنجس هم پیدا نمی‌کنیم و متفرعاً علیه بر حکم او که اجتنب باشد، مثل این‌که گفتیم «المتنجس لا یتنجس ثانیاً» یا این‌که نه بگوییم «المتنجس لا یتنجس ثانیاً مطلقاً» یا نه در مواردی که حکم اضافه دارد، مثلاً اگر آن قبلاً به دم متنجس شده حالا اگر دم بخواد بیفتد آن‌جا حکم اضافه نمی‌آورد، اما اگر بول بیفتد و بگوییم بول مَرَّان باید تطهیر بشود. این‌جا یتنجس ثانیاً علی مذهب که یتنجس ثانیاً. اما علی مذهب که مذهب محقق خوئی باشد نه لا یتنجس ثانیاً ولی شارع می‌گوید ما لاقی البول و لو لم یتنجس باید دوبار بشورید، ما لاقی، به تنجس کار ندارد، به ملاقات کار دارد. ایشان می‌گوید موضوع در این ملاقات است که خب حالا بعضی‌ها مثل محقق شهید صدر هم به ایشان اشکال کردند که این خلاف شاید مرتکبات عرف است که نه همین که ملاقات کرده ولو تنجسی پیدا نشده. این ملاقات یعنی ملاقاتی که موجب تنجس است و یک قذارت و این‌هایی می‌شود شارع

می‌خواهد بگوید دوبار باید بشوری، نه به صرف این‌که ملاقات کرده ولو این‌که هیچ چیزی عوض نشده. حالا این‌ها بحث‌هایی است که مربوط می‌شود به ...

س: اما ما آن حکم را کار داریم ...

ج: بله آن حکم را کار داریم.

صورت ثالثه را هم که اسمش را ببریم بحثش را می‌گذاریم برای بعد این است که متوسط بین صورتین است، آن‌جا اضطرار صورت اول بعد العلم الاجمالی بود، صورت ثانیه اضطرار قبلهما هست، صورت ثالثه بینهما هست. یعنی درحقیقت تکلیف بوده، بعد اضطرار پیدا شده بعد من علم پیدا کردم. پس بعدهما، قبلهما، بینهما. صورت ثالثه بینهما هست که بحثش ان‌شاءالله می‌ماند برای جلسه‌ی بعد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد